



چند خط برای کتاب «خاکسپاری دوم بانوی مرگ» نوشته نیما اکبرخانی

# کارنیکو کردن از پر کردن است



## اکبرخانی مسلمان

### مزد پرکاری و

### پرخوانی‌اش را

### گرفته و مشخص

### است چم و خم

### قصه‌گویی دارد

### دستش می‌آید. با

### این حال هنوز دو

### نکته اساسی را

### رعایت نمی‌کند

منطقه، نشان می‌دهد نویسنده آدم‌های امنیتی را می‌شناسد و از سروش‌شان بی‌خبر نیست. کتاب را که شروع کردم، شگفت‌زده شدم. پیشرفت‌های فنی و ادبی نویسنده نسبت به آثار پیشینش کاملاً مشهود بود.

اکبرخانی مسلمان‌مزد پرکاری و پرخوانی‌اش را گرفته و مشخص است چم و خم قصه‌گویی دارد دستش می‌آید. با این حال هنوز دو نکته اساسی را رعایت نمی‌کند. اصل طلایی «نگو نشان بده» را مراعات نمی‌کند. همین قضیه باعث شده شخصیت‌هایش باورپذیر نباشد و بعضی دیالوگ‌ها بوی شعار بگیرد. مشکل دیگر این‌که نویسنده به هوش خواننده‌اش اعتماد ندارد. اکبرخانی در زمانی که باید تا حد ممکن در دادن اطلاعات خست به خرج دهد، پیش‌دستانه اصل ماجرا را می‌دهد و لذت کشف را از مخاطبش سلب می‌کند. دوربین در هر دو سمت جبهه هست. هم با راشل هرتز و هم همراه هستیم و هم مجتبی میثمی. در حالی که اگر تنها از یک منظر روایت شده بود، می‌توانست بسیار از آلودتر و جذاب‌تر پیش برود. با تمام این اوصاف، مهم تمام کردن کتاب بود که انجام شد. روی کتاب درج شده «رمان نوجوان» ولی به دلیل خشونت فراوان به نظرم برای خوانندگان ۱۶ سال به بالا مناسب است. در این روزگاری که برخی آدم‌ها رمان را دستاویزی قرار داده‌اند برای شعار دادن و سخنرانی کردن، دم نیما اکبرخانی گرم که می‌فهمد رمان تا لذت نبخشد از آگاهی خبری نیست.

چه می‌شود. چیزی که اکبرخانی از جنگ و قحطی ترسیم کرده به قدری جذاب بود که یک نفس کتاب را تا نیمه خواندم ولی به طرز شگفتی حرف‌های اصلی نویسنده همان وسط‌ها ته می‌کشد و رفت ریتیم، داستان را به شدت ملال‌انگیز می‌کند. متأسفانه نتوانستم کتاب را ادامه بدهم و پریدم به صفحات پایانی و رفتم تا فقط از پایان ماجرا بی‌خبر نمانم.

بعد یک اتفاق تکرارشدنی رقم خورد. کاری انجام دادم که از خودم بعید می‌دانستم. پس از دو تجربه ناموفق از یک نویسنده برای بار سوم سراغ کتاب جدیدش رفتم. دلیل اصلی این بود که نیما اکبرخانی را در نمایشگاه امسال زیارت کردم. دیدم هرچقدر با کتاب‌هایش مشکل داشته باشم با خودش نمی‌شود مشکلی داشت. پس که مرد متواضع و دوست‌داشتنی‌ای بود. برخلاف دیگر نویسندگانی که با کتاب‌هایشان کلی کیف کردم ولی خودشان چنگی به دل نزدند. پس کتاب سوم را مرام و معرفتی شروع کردم. البته دو دلیل دیگر هم داشتم. اول این‌که اکبرخانی هوشمندانه دوباره دست گذاشته بود روی یک مسأله روز جامعه. دوم این‌که طرح جلد کتاب خیلی خوشگل است و واقعا نشر انقلاب اسلامی برای اولین رمانش گل کاشته.

رمان در مورد تقابل دو افسر کارکشته امنیتی ایران و اسرائیل در سال‌های جنگ سوریه است. اطلاعات خوب نویسنده در مورد اوضاع و احوال



محمد عربی

داستان‌نویس

من بعد خواندن کتاب «خاکسپاری دوم بانوی مرگ» به این جمله «کارنیکو کردن از پر کردن است» اعتقاد جدی‌تری پیدا کردم. دلیلش کتاب بدی به نام «عزرائیل» است. اگر اشتباه نکنم، دومین رمان «نیما اکبرخانی» که مورد توجه جوایز بزرگ کشور هم قرار گرفت، آدم‌زنان‌خوانی نیست ولی تعریف و تمجیدهای کتابخوان معتمدی مجابم کرد بروم سراغ عزرائیل. داستانی که نویسنده قرار بود تعریف کند به شدت هیجان‌انگیز و خواندنی بود اما قلم نویسنده در توصیف صحنه‌ها و سیر اتفاقات به قدری بد بود که حتی نتوانستم یک سوم کتاب را بخوانم و عهد کردم دیگر چیزی از نیما اکبرخانی نخوانم.

اکبرخانی هرچقدر در نوشتن بد باشد در پیدا کردن ایده جذاب دستش جلواست. به همین خاطر وقتی از کلیت داستان «زلزله ۱۰ ریشتری» خبردار شدم، نتوانستم جلوی کنج‌کاو‌ی‌ام را بگیرم و کتاب را شروع کردم. اکبرخانی در زلزله دست روی یک موضوع شاید بسیار جذاب گذاشته است. یک آینده احتمالی برای ایران و خاورمیانه. چیزی که همه ما ایرانی‌ها یک بار به آن فکر کرده‌ایم و با خودمان بالا و پایین کرده‌ایم که بعدش

ذره‌بین

مروری بر کتاب «گاو و فلفل» اثر علی بهاری

## طلبه‌های قمی در معبد بهایی‌های هندوستان



### باقی اقشار جامعه

### هم به نسبت

### میزان مراوده با

### قشر روحانی از این

### کتاب لذت خواهند

### برد. کسانی که با

### این قشر دشمنی

### دارند به مشکلاتی

### که برای آنها پیش

### می‌آید، می‌خندند و

### کسانی که علقه‌ای با

### ایشان دارند به دلیل

### آشنایی بیشتر با

### سبک زندگی طلبگی

### از آن استفاده

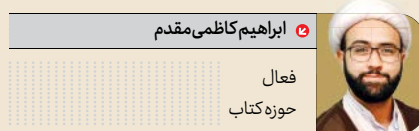
### بیشتری خواهد کرد

مذهب هند قرار گرفته‌اند. تصور کنید که حتی وقتی آب معدنی می‌خرید، مجبورید اول بطری آن را بشوید تا آزاله نجاست شود و بعد آب داخل آن را بنوشید. همین موضوع باعث شده کتاب برای افراد مذهبی و علی‌الخصوص طلاب، جذابیت خاصی داشته باشد. تصور کنید هشت طلبه قمی، با همان یقه‌های بسته و ریش بلند و عقیق یمنی در دست راست‌شان، وارد معابد هندوهای بت‌پرست و بهائیان اسرائیلی می‌شوند. با آنها صحبت می‌کنند و البته در عین حال می‌ترسند و بی‌زبان‌شان به خاطر این صحبت‌ها باطل شود یا به خاطر مراوده با این افراد در ایران برای شان مشکل ایجاد شود. این موقعیت به خودی خود و به تنهایی آن قدر عجیب و خنده‌دار است که کتاب خاطرات را به یک طنز قابل قبول مبدل کند.

باقی اقشار جامعه هم به نسبت میزان مراوده با قشر روحانی از این کتاب لذت خواهند برد. کسانی که با این قشر دشمنی دارند به مشکلاتی که برای آنها پیش می‌آید، می‌خندند و کسانی که علقه‌ای با ایشان دارند به دلیل آشنایی بیشتر با سبک زندگی طلبگی از آن استفاده بیشتری خواهند کرد.

عبارات و شوخی‌های علمایی کتاب هم کم نیست و به خوبی برای شما فضای خاطره‌گویی یک فرد مذهبی را تداعی خواهد کرد. توضیحاتی هم برای عبارات تخصصی روحانیون آمده که قضیه را کاملاً برای مردم دیگر شفاف می‌کند و بیان طنز و روانش هم برای خود طلاب جذاب است. یعنی هر دو قشر از خواندن این کتاب لذت خواهند برد.

البته باید بدانید که بین طلاب همه مدل طیف فکری پیدا می‌شود. این گروه هشت نفره هم از این موضوع مستثنی نیست.



ابراهیم کاظمی مقدم

فعال

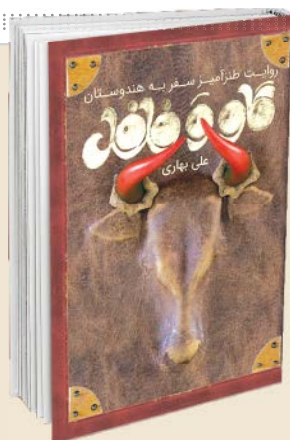
حوزه کتاب

کتاب «گاو و فلفل» اولین کتاب علی بهاری است. نویسنده‌ای که احتمالاً تا امروز اسمش را نشنیده باشیم اما با توجه به طنز گیرای این کتاب، از این پس بیشتر خواهیم شنید. آنچه در ادامه خواهید خواند، مروری بر کتاب گاو و فلفل است که کتاب را اسپویل می‌کند.

«گاو و فلفل» مجموعه خاطرات طنز نویسنده از سفر گروهی از طلاب ایرانی است که تصمیم می‌گیرند برای تقویت زبان انگلیسی خود، به یک کشور انگلیسی‌زبان سفر کنند. البته گزینه‌های روی میز زیاد دندان‌گیر نیست. حتی ابتدا مقصد سفرشان اوگانداست و بعداً با لطایف‌ال‌حیلی راهی هندوستان می‌شوند که باید در کتاب بخوانید. یک سفر ۲۰ روزه با کلی ماجرا که شما را تا آخر کتاب به دنبال خودش می‌کشد.

گاو و فلفل دور تند دارد که مقتضای طنزپردازی است و زیاد به جزئیات نمی‌پردازد. با این حال یک سفرنامه قابل قبول است که با موفقیت کامل شما را از سفر به هند منصرف خواهد کرد. البته با توجه به توسعه نامتوازن کشور هند، اگر مسافران این داستان پول و پله بیشتری در اختیار داشتند، قطعاً سفرشان به نحو دیگری بود اما یکی از دو پایه اصلی موقعیت طنز کتاب، منوط به همین بی‌پولی است.

پایه دوم موقعیت طنز کتاب هم این است که مسافران ماهشت طلبه سطح عالی حوزه علمیه قم هستند که در بلاد کفر و هزار



بین‌شان افرادی هستند که حاضر نیستند آمیزه ساخت کوکاکولا را بخورند و فردی هم هست که حاضر است جور آن چند نفر را بکشد. طلبه‌ای که می‌خواهد همه اهالی هند، علی‌الخصوص خانم‌های جوان را به راه راست هدایت کند و حقانیت اسلام شیعی را برای شان به اثبات برساند. در کنار طلبه‌ای که معتقد است تغییر باورها به این آسانی‌ها نیست و ترجیح می‌دهد با وارد نشدن به حریم باورهای دیگران، خودش را از خطر جدال دور نگه دارد.

ماجرای کتاب حدوداً پنج سال پیش اتفاق افتاده اما با توجه به برخی شوخی‌های کتاب، معلوم است که به تازگی نوشته شده. شوخی با نرخ دلار و سیاست‌های بانک مرکزی هم از همین دست شوخی‌هاست.

نمی‌دانم در پایان این سفر و به قول خودشان قرنطینه زبانی، چقدر به مهارت گفتاری و شنیداری این طلبه افزوده شده. با این وجود مطمئنم اگر مسئولان امر در آینده فکر همچنین ایده‌ای در سر داشته باشند، هندوستان را از گزینه‌های روی میزشان دور خواهند کرد. به طوری که اولویت اوگاندا هم در بین گزینه‌ها بیشتر از هندوستان باشد.